

اگر جز به کام من آید جواب

این بیت از استاد طوس حکیم ابولقاسم فردوسی خالق شاهنامه شاهکار جاویدان ادب فارسی است و امروز به عنوان رجز خوانی مورد استفاده مردم است و مورد استفاده از این مثل وقتی است که کسی پیامی به دیگر کس بفرستد و تهدید کند که اگر خواسته من برآورده نشد در این صورت چنین و چنان خواهم کرد.

اما داستانی از زندگی خود حکیم طوس باعث شده است که این بیت به صورت مثل در آید: تا جایی که می‌دانم داستان مربوط به این مثل از کتاب چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی (تالیف در حدود سال ۵۵۰ هجری قمری) به زبان مردم افتاده است. نامبرده در حکایت نهم از مقاله دوم (شعر/چنین آورده است).

"استاد ابوالقاسم فردوسی از دهاقین طوس بود، از دیه‌بی که آن دیه را باز خوانند و از ناحیت طبران است. بزرگ دیه‌بی است و از وی هزار مرد بیرون آید. فردوس در آن دیه شوکتی تمام داشت چنانکه به دخل آن ضیاع از امثال خود بی‌نیاز بود"^۱

با اینکه بحث ما در باره تاریخ مثل عنوان مقاله است اما به پاس عشق فناپذیری که به استاد طوس دارم ناچار ضمن آوردن تاریخ مثل جایی یافته‌ام که لکه ننگی را که بر دامن این بزرگ‌مرد ایران نشانده‌اند بشویم.

مثل است که گویند: دروغگو کم حافظه است، ملاحظه فرمودید که نظامی عروضی در گفتار فوق از شوکت و دخل ضیاع و بی‌نیازی استاد طوس سخن می‌گوید و باز در بحث راجع به مرگ فردوسی و دفن جنازه‌اش می‌نویسد:

"در آن حال مذکری بود در طبران تعصب کرد و گفت من رها نکنم تا جنازه او در گورستان مسلمانان برند که او را فضا بود و هر چند مردان بگفتند با آن دانشمند درنگرفت. درون دروازه باغی بود ملک فردوسی او را در آن باغ دفن کردند امروز هم در آنجاست"^۲

از این دو مبحثی که از چهار مقاله نقل کردم به روایت خود نظامی عروضی، فردوسی شوکتی تمام داشته و به دخل ضیاع از امثال خود بی‌نیاز بوده است و حتی در هنگام مرگ هم باغی داشته است که ملک او بوده و او را آنجا دفن کرده‌اند.

عرض کردم که دروغگو کم حافظه است. نظامی عروضی بعد از شمردن شوکت و مال و منال فردوسی بلافاصله می‌گوید:

"از عقب یک دختر بیش نداشت و شاهنامه به نظم همی کرد و همه امید او آن بود که از صله آن کتاب جهاز آن دختر بسازد"^۳

میدانیم که نظم شاهنامه سی سال طول کشیده است.

بسی رنج بردم در این سال سی
عجم زنده کردم بدین پارسی
و به هنگام اتمام شاهنامه، استاد حدود هفتاد سال داشته است.

کنون عمر نزدیک هفتاد شد
امیدم به یکباره بر باد شد

بدین ترتیب هنگام شروع شاهنامه فردوسی حدود چهل سال داشته است. شما تصور بفرمائید دختر خیالی فردوسی در آغاز شاهنامه یک ساله باشد آنوقت باید فردوسی حداقل سی سال صبر کند و به هر خواستگار دخترش جواب رد دهد و او را ترشیده کند تا صله سلطان محمود برسد. وانگهی اگر فردوسی آنقدرها منال و مال داشته که حتی بعد از مرگ او را در باغ شخصی خودش دفن کنند لابد بیماری گدایی باید داشته باشد که با آنهمه ثروت جهاز دختر از آن صله بسازد؟ دروغ شاخدار یعنی این.

حکیمی که فیلسوفانه مرگ و زندگی را بررسی می‌کند، مردی که در ایران پرستی او شکی نداریم و شاید عاشق‌ترین فرد ایران در طول تاریخ باشد نمی‌تواند و محال است آنقدرها ضعف روحی داشته باشد که چشم طمع بدست سلطان محمود غزنوی بدوزد. مگر فردوسی هم ظهیرالدین فاریابی است که مداهنه را به حد اعلی برساند و نه کرسی فلک را اندیشه زیر پایش گذارد تا مگر بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند؟^۴ حاشا ساحت فردوسی از چنین شوائبی پاک است.

لابد خواهید گفت پس اگر چشم طمع به صله سلطان محمود نداشت چرا شاهنامه را به نام او کرد؟

جوابش کاملاً روشن است. فردوسی می‌دانست که اگر شاهنامه فقط یک نسخه به خط خودش باشد صد در صد از بین خواهد رفت و تهیه نسخ متعدد از شصت هزار بیت شاهنامه مستلزم مخارج سنگینی است که جز از ثروت بادآورده پادشاهان از عهده هیچ کس ساخته نیست و تشویق پادشاهان بر اینکه کاتبان را بنشانند تا از کتابش نسخه‌ها بنویسند جز اینکه کتاب به نام آنها باشد و راست و دروغ از عدل و داد و بخشش آنها سخن گفته شود راه دیگری ندارد و این بود که استاد طوس به ناچار و برای اینکه قباله ادبی ایران بماند شاهنامه را به نزد قویترین پادشاهان آن عصر سلطان محمود غزنوی برد.

مثل اینکه بحث من در رد طمع فردوسی بر صله سلطان محمود زیاد هم از خارج از بحث تاریخ مثل ما نیست زیرا دنبال همان داستان ما را به ریشه تاریخی مثل می‌رساند. نظامی عروضی به هر صورتی که هست می‌خواهد این صله را به فردوسی برساند باز می‌نویسد.

از امیر عبدالرزاق شنیدم به طوس که او گفت وقتی محمود به هندوستان بود و از آنجا

بازگشته بود و روی به غزنین نهاده . مگر در راه متمرّدی بود و حصارى استوار داشت و دیگر روز محمود را منزل بر در حصار او بود . پیش او رسولی بفرستاد که فردا باشد پیش‌آیی و خدمتی بیاوری و بارگاه ما را خدمت کنی و تشریف بیوشی و باز گردی دیگر روز محمود بر نشست و خواجه بزرگ بر دست را او همی راند که فرستاده بازگشته بود و پیش سلطان همی آمد سلطان با خواجه گفت : چه جواب داده‌باشد ؟ خواجه این بیت فردوسی بخواند :

اگر جز به کام من آید جواب من و گرز و میدان افراسیاب
محمود گفت این بیت کراست که مردمی از او همی زاید ؟ گفت بیچاره ابوالقاسم فردوسی
راست که بیست و پنج سال ۵ رنج برد و چنان کتابی تمام کرد و هیچ شعره ندید .^۷
بدین ترتیب این واقعه شعر فردوسی را بر زبان‌ها جاری ساخت و به صورت مثل درآمد .

۱- چهار مقاله ، صفحه ۹۴ - ۹۳

۲- همان ماخذ ، صفحه ۱۰۳

۳- همان ماخذ ، صفحه ۹۴

۴- ظهیرالدین فاریابی در مدح قزل ارسلان گفته است :

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند

سعدی در بوستان به همین چابلوسی تعرضی دارد که :

چه حاجب که نه کرسی آسمان نهی زیر پای قزل ارسلان

مگر روی عزت بر افلاک نه بگو روی اخلاص بر خاک نه

۵- ملاحظه می‌فرمائید که مولف به شعر خود فردوسی توجهی ندارد و سی سال را به

بیست و پنج سال تقلیل داده است .

۷- چهار مقاله ، صفحه ۱۰۲